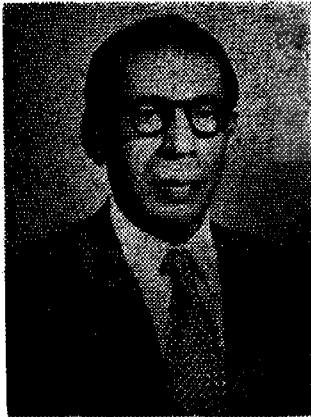


نامه ای از  
جمال زاده  
در معرفی  
کتاب تاریخ  
استقرار  
مشروطیت  
ایران



حسن معاصر

محمدعلی جمال زاده

حضرت آقای حسن معاصر: جامع علوم انسانی

باسلام و دعای خالصانه و فراوان بعرض عالی می‌رساند کتاب مستطاب «تاریخ استقرار مشروطیت در ایران» (مستخرجه از روی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان) مدتی است رسیده است و من، من باب ادب و هکذا برای اظهار امتنان بایستی خیلی زودتر مزاحم خاطر شریف شده باشم و تبریکات قلبی خود را تقدیم داشته باشم که چنین کتاب مهمی را که مشتمل

بر ۱۲۱۶ صفحه بزرگ است ( ای کاش در دو جلد بچاپ رسیده بود که کار مطالعه را آسانتر میساخت) و بطور یقین همچنانکه در مقدمه (صفحه ۱۹) میخوانیم «فعلاً کاملترین و جامعترین و نویاترین تاریخ مستند وقایع انقلاب و قیام مردم ایران برای برانداختن حکومت جابرائله استبدادی دوره قاجاریه و استقرار مشروطیت در ایران میباشد».

واقماً مایه تعجب و بلکه تحیر است که يك نفر با دست تنها چنین کار عظیمی را که بدون اغراق مانند کوه همایون بنظر میرسد، انجام داده باشد. همت عالی و عشق استوار و شور و شوق درونی هنگامت لازم است تا کسی بتواند چنین کاری را انجام بدهد.

از روی نهایت صداقت بگویم که تقریب پنج سال صرف وقت، جناب عالی در تهیه این کتاب که خوب مینهم مستلزم چه مقدار کار و زحمت و دردسر بوده است مشکور تمام هموطنان شماس و قدر چنین کار بزرگی را میدانند و تاریخ ایران ممنون شما خواهد بود که حقیقت یکی از مهمترین وقایع تاریخی مملکت ما را که همانا انقلاب مشروطیت و برانداختن اساس استبداد کهن و قدیم است روشن ساخته اید و جا برای آری و نه و تردید و مباحثات غرض آمیز دور و دراز باقی نگذاشته اید و بزبان واقفیت یعنی خود حوادث باثبات رسانده اید که انقلاب مشروطیت انقلاب واقعی بوده یعنی ناشی از اراده افراد ملت ایران بوده و بدست مردم ایران صورت گرفته است. شما از صمیم دل و جان تبریک میگویم و مطمئن باشید که از پزیرس کتاب شما مأخذ و مدرك مستند مهم و عمده در باره انقلاب مشروطیت ایران خواهد بود.

من شخصاً یکدنیا ممنون و مسرورم که درباره پدرم سید جمال الدین واعظ که برای همین مشروطیت کارها کرد و بشهادت رسید و درباره دوست محترم و بزرگوارم مرحوم سیدحسن تقی زاده مطالب خواندنی و سودمند در این کتاب آمده است. یکی از نطقهای پدرم را که سفارت انگلیس در طهران با انگلیسی ترجمه کرده و بوزارت خارجه بلندن فرستاده است آورده اید.

شاید شنیده باشید که سید جمال‌الدین واعظ پس از آنکه محمدعلی میرزای قاجار مجلس شورای ملی را بتوپ بست در بروجرد در زندان امیر افخم حاکم لرستان بود. قبل از آنکه بشهادت برسد بمن که پسر ارشد او بودم و تازه سه چهار ماه بود که مرا برای تحصیل به بیروت فرستاده بود از زندان بروجرد کاغذی نوشته بود که در روزنامه «حبل‌المتین» کلکته شماره ۲۳ محرم ۱۳۲۷ هجری قمری (مطابق با ۱۵ فوریه ۱۹۰۹) بچاپ رسیده است. اجازه بدهید آنچه را «حبل‌المتین» در این خصوص نوشته در اینجا برایتان نقل کنم «حبل‌المتین» چنین نوشته بود:

«کاش مرا مادر نرادی»

«ساعت ده روز تاسوعا در حالی که مغموم و مهموم نشسته بودم فراش بست مکتوب دورسیاه ماتمی سفارشی از بیروت بدستم داد. بامنتهای خلق گشوده بدو اُمضای او را نگریسته دیدم قره‌الین احرار آقا میرزا محمدعلی فرزند ارشد سید شهید مسموم مظلوم آقا سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی که در مدرسه «آنطورا»ی بیروت مشغول تحصیل است نگاشته (۱). از ملاحظه خط برادرزاده یتیم مظلوم بی اختیار سرشک از دیده باریدن گرفت و تاسوعایم عاشورا شد... صورت کاغذ سید شهید مظلوم سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی رحمة الله علیه که از زندان حسام‌الملک از بروجرد بفرزند ارشد خود آقا میرزا محمد علی نوشته است: (۲)

«میرزا محمدعلی جانم: گمان میکنم این آخرین کاغذی است که از

۱- من در آن تاریخ طفل خرد سالی بودم و با پسران مرحوم ملک-

المتکلمین و ابراهیم پورداود و پسران مرحوم حاج سید محمد صراف (علوی) وکیل مجلس شورای ملی در بیروت درس میخواندم.

۲- بعدها بازحمت بسیار این نسخه از شماره «حبل‌المتین» در بین اوراق

مرحوم پروفیسور براون در کتابخانه دانشگاه کمبریج بدست آمد و عکس آنرا دادم و امیدوارم با توفیقات آسمانی روزی در ترجمه حال پدرم بصورت عکس بیاورم. (ج.ز)

پدرت دریافت مینمائی چونکه بواسطه این ملت مرده بی حس دشمن بر ما غالب شد حالا دیگر چاره از دست رفته و باید مردانه جان داد، رضا برضالله . نور چشم، میدانم در اینصورت در غربت بشما خیلی سخت خواهد گذشت ولی اگر عاقل باشی باید برخلاف خوشحال شوی چه پدرت شهید وطن و کشته شرف و افتخار است. امروز با هزار التماس توانستم این کاغذ آخرین را بتو که پسر ارشدم هستی بنویسم توهم اگر پسر من هستی پیروی از کردار پدرت خواهی نمود و از جان دادن مضایقه نخواهی کرد . خداحافظ قوت قلبم که بیشتر نمیتوان صحبت کنم اسباب خوشبختی خانواده ات باش . خداحافظ نور بصر و آرام دلم اگر وقتی شخص رمضانعلی نامی پشت آمد و انگشتر و مهر مرانشان داد خیلی احسان کن که این جوان رفیق و همدم پدرت در این اوقات است یا عدل و یا حکیم . احکم بیننا و بین قوم الظالمین (امضاء) جمال.

\*\*\*

« جبل المتین » پس از نقل این نامه خطاب به پسر سید جمال‌الدین

شهید چنین نوشته بود:

« قره‌الین احرار وطن خواه ؛ هرگز گمان نکنید که ملت غیور ایران خدمات ذی قیمت والد بزرگوار شهیدت را فراموش نمایند . . . . آن روزی که ملت نجیب ایران ابراز قدردانی در حق خدام حقیقی وطن خود بنمایند خواهد رسید . . . . همواره مردان راه خدا مانند شمع بسوختن خویش برای ضیاء بخشی بعالم انسانیت مصمم شده‌اند . . . »

\*\*\*

اکنون وقتی کتاب جلیل القدر «تاریخ استقرار مشروطیت در ایران» را می‌بینم تصدیق مینمایم که «جبل‌المتین» راست گفته است و مؤلف محترم این کتاب که از مردان راه خداست و مانند شمع بسوختن خویش برای ضیاء بخشی بعالم انسانیت مصمم است از خدام حقیقی وطن خود قدردانی کرده است. قدردانی او موجب قدردانی تمام ایرانیان و غیر ایرانیانی خواهد بود که حقیقت بی غرض و مرض را دوست میدارند و یاری میدهند .

ضمناً شاید بی‌مناسبت نباشد قسمتی از نامه‌ای را که همین دو سه روز اخیر از بروجرد که قبر سید جمال‌الدین شهید در آنجاست بدستم رسیده است در اینجا نقل نمایم :

نامه از آقای احمد اولیائی از معاریف و محترمین ( شاید بازرگان ) شهر بروجرد است و تاریخ ۱۰ دی ۱۳۴۸ را دارد و از قول شخصی از اهالی بروجرد بنام روستائی که ده سالی است که در حدود ۹۰ سالگی در گذشته اس که واز احرار بوده و «افکاری روشن و بلند داشت» چنین نوشته‌است:

«در سنین جوانی خودم که معاصر با سلطنت محمد علی میرزا بود از سفر زیارت ارض اقدس خراسان که بطهران برگشتم شنیدم مرحوم سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی علیه الرحمه در مسجد شاه منبر میروند چون از افکار آزادیخواهانه او مطالبی شنیده بودم در ساعت مقرر خود را بمسجد رسانیده و در نزدیکی منبر ایشان جایی برای خود پیدا نمودم . بیاناتی بسیار شیوا و دلنشین در مورد مظالم حکام محمد علی میرزا بیان فرمودند و اشاراتی میکردند که محمد علی میرزا و حکام او برای خاموش کردن افکار مقدس آزادی خواهانه شما مردم از هر گونه اقدام عوام فریبانه خود داری نمی نماید و شما مردم باید بیدار و متوجه اوضاع باشید که جنبش و تحرك آزادیخواهانه سالهای اخیر را خاموش نمایند... در همین زمینه بیشتر از يك ساعت در صحن مسجد شاه که مملو از طبقات مختلف مردم بود مطالب خود را بیان فرمودند که استماع این بیانات برای من و همه مردم بسیار دلنشین و محرک و جالب بود بطوری که برای همیشه قیافه و حرکات و حتی رنگ لباس‌های او را بخاطر سپردم . بدیختانه پس از مراجعت به بروجرد علی‌رغم تمام فداکاریها محمد علی میرزا... مجلس را منهدم و مجلسیان را متفرق و آزادی خواهان را دستگیر و محبوس نمود و من در این ایام پراضطراب همواره بیاد افکار آن سید جلیل القدر بودم ولی نمیدانستم که در این گیرودار وضع او باینجا کشیده است تا اتفاقاً روزی که علی المعمول در بازار سمسارهای بروجرد در مغازه خود ننشسته بودم دیدم لباسهای روحانی جالبی وسیلهٔ یک نفر فراش عرضه فروش شده است . قدرت تداعی ذهنم را از نظر رنگ همین لباسها متوجه بلباسهای آقا سید جمال‌الدین

واعظ اصفهانی که در تهران آنها را در تن او دیده بودم نمود ولی با آن محیط پر وحشت و اضطراب یارای آنرا نداشتم که از فراش سؤال کنم این لباس را از کجا آورده‌ای و مربوط بکجامی باشد. پس از چندی که آتش فتنه قدری بسردی گرائید مطلع شدم که مرحوم سید را که حاکم همدان حاضر باعدام او نشده به بروجرده تبعید نموده‌اند و چون در بروجرده هم که مردم آن احترام خاصی نسبت بذاری رسول صلی الله علیه و آله دارند هر گونه اقدامی صورت پذیر نبوده ناچار معظم له را مخفیانه مدتی در یکی از دهات نزدیک شهر محبوس نموده و بعداً بتوسط همان لباس فروش ایشان را خفه میکنند که برای تحصیل در آمد بیشتری این مرد بدبخت لباس هایش را برای فروش بیابازار سمسارهای بروجرده آورده بود. مرحوم روستائی اضافه نمودند که چون عکس العمل هر عملی در این جهان مسلم و برای اکثریت مردم قابل مشاهده و رؤیت است که بالنتیجه شاید بدکاران تنبهی گیرند پس از چندی همان فراش جانی را دیدم که نایینا و مفلوک و مریض گردیده در کمال مذلت و بدبختی پیاده زروی خیابان شهر بجهنم واقعی انتقال یافت...

قبر سید جمال‌الدین واعظ ذریب‌روجرده است و من که پسر ارشد او هستم و تنها کاری که درباره آن جوان رمضانعلی نام که پدرم در آخرین نامه خود سفارش او را کرده بود از دستم برآمد این بود که بقهرمان اول داستانم که «فارسی شکر است» عنوان داد و در کتاب «یکی بود و یکی نبود» که درست پنجاه سال پیش در برلن انتشار یافت همین نام را یعنی «رمضان» بدهم و امیدوارم که با کمک و عنایت مقامات رسمی مملکت‌مان بتوانم بقبر سید شهید سروسامان بیشتری بدهم، ان شاء الله تعالی.

اما آقای سید حسن تقی‌زاده. در کتاب «تاریخ استقرار مشروطیت در ایران» (صفحات ۱۲۰۴ تا آخر کتاب یعنی صفحه ۱۲۱۶) در زیر عنوان: «یک توضیح لازم و قضاوت تاریخی» چنانکه خود مؤلف محترم یعنی آقای حسن معاصر در پایان این قسمت از کتاب در صفحه ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ توضیح داده اند خواستمانند بحکم کلام بلند پایه سمدی شیرازی که:

سعدی دوچیز قسمتو قدر تو کم کند

تصدیق بی وقوف و سکوت و قوفدار،

عمل نمایند تانسل جوان ایران را نسبت به خدمات بسیار مهم و ارزنده و خالصانه ای که بعضی از رجال صدر مشروطیت و مخصوصاً آقای تقی زاده در بر انداختن کاخ ظلم و استبداد نموده اند قضاوت غلطی نکنند، و بعقیده قاصر من بخوبی از عهده این کار لازم و سودمند برآمده اند .

نگارنده وقتی این قسمت از کتاب را میخواندم بیاد مقالاتی افتادم که بقلم تقی زاده در موقع جنگ جهانی اول در روزنامه « کاوه » در برلن نوشته شده و باقی است و از آن جمله است مثلاً سرمقاله شماره غره جمادی الاخره ۱۳۳۶ هجری قمری (۱۵ مارس ۱۹۱۸) که در تحت عنوان « باطن انگلیس »

بچاپ رسیده است و چنین شروع میشود :

« دولت انگلیس مجبور شده است در ایران پرده از روی زشت خود

بردارد...

حالاً انگلیس... مجبور شده که روپوش مکروریای خود را بر اندازد . معلوم میشود که خود انگلیس نه تنها بقدر حکومت تساری روس در شرق مستبد و ظالم است بلکه تمام مکاری و غداری و لجاجت و فریب دیرینه انگلیس را نیز با ظلم روس در خود جمع کرده و بقول عامه يك شكم توی دل خود دارد و يك تنه دومرده حلاج است.»

مقاله مفصل است و در پایان آن تقی زاده پس از صحبت از گرفتاری سلیمان

میرزا بدست قشون انگلیس باز چنین میگوید:

« این اقدام يك دلیل واضحی بر ریاکاری و بطلان ادعاهای مردم فریب انگلیس است که خود را حامی آزادی ملل ضعیف و بیطرف جلوه داده و مخصوصاً در طهران دم از دوستی با ایران زده بلباس گربه زاهد خود رامی نمایند. »

تقی زاده مقاله خود را با این جمله پایان میرساند:

« دیگر ایرانیان گوش با فسانه های دوستی انگلیس نخواهند داد و دسایس او در طهران و ولایات شمالی و خصوصاً در آذربایجان که بنا بر اخبار اخیر عمال مخصوص انگلیس در کار مردم فریبی و استفاده از موقع است کارگر نخواهد شد.»

این نوع مقاله در روزنامه «کاوه» که دوست و دشمن میدانستند بمدیریت تقی‌زاده در برلن بچاپ میرسد کم نیست. مگر تقی‌زاده در جزو سلسله انتشارات «کاوه» کتابهایی از قبیل «کشف تلبیس یا دورویی و نیرنگ انگلیس» جنایت روس و انگلیس نسبت به ایران» . را انتشار نداد و مخصوصاً نباید فراموش کرد که این مقاله و مقالات دیگر و این انتشارات عموماً در سال آخر جنگ جهانی اول انتشار یافته است که آثار شکست خوردن نهائی آلمان بر بسیاری از اشخاص با بصیرت آشکار بود مگر «روزنامه کاوه» يك رشته مقالات مفصل در تحت عنوان «نظری بتاریخ و درس عبرت یا ماجرای هندوستان» انتشار نداد. آیا عقل و انصاف حکم میکند که کسی در حمایت انگلیسها و سرسپرده آنها باشد و فاعل و عامل این قبیل کارها باشد. آیا جان ندارد بگوئیم:

«چشم بازو گوش بازو این دکا» «خیره‌ام از چشم بندی خدا»

من اکنون ۵۵ سال است که تقی‌زاده را میشناسم و سالها با او معاشر و محشور و همکار بوده‌ام و اگر باهم نبوده‌ایم عموماً مکاتبه استمرار داشته‌است. نظر خودم را درباره او مکرر گفته و نوشته‌ام و در یادنامه ای که بعنوان «ران ملخ» (۱) بزبان انگلیسی از طرف جمعی از دوستان او چند سال پیش بچاپ رسیده است بتفصیل در این باب در تحت عنوان «تقی‌زاده‌ای که من شناخته‌ام» بزبان فرانسه سخن رانده‌ام (۲) گفته‌اند که تنها ذات باری تعالی از نقص و عیب مبرا است و معهذاً تقی‌زاده هم مانند هر مخلوق دیگری البته خالی از عیب و نقص نیست ولی آنچه بر من محقق است این است که او در کارهای وطنی و ملی و آنچه با منافع ایران و مردم ایران سروکار دارد همیشه نهایت سعی را داشته است که از راه حق و شرافته‌دی بیرون نیفتد از اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی و اعلیحضرت آریامهر محمد رضاشاه پهلوی بگذریم که خدمات آنها بایران و مردم ایران در سطح و طرازی است که قیاس پذیر نیست و بلا تردید خالق

(۱) «A Locust's Leg»

(۲) قسمتهایی از این مقاله بترجمه فارسی در «یفما» بچاپ رسیده



ایران امروزی هستند و نام نامی آنها در تاریخ ایران با همین صفت و سمت باقی خواهد ماند ولی در تاریخ مشروطیت ایران تقی‌زاده بالاترین افراد و اشخاص بسیار معدودی است که در راه خدمت بایران و مردم ایران از راه سیاست و دانش پروری و حقوقی و انجام وظایف اداری بیشتر از دیگران زحمت کشیده و نفع رسانیده و حق بگردن ماها دارد.

ممکن است بعضی از اشخاص که با این نظر من موافق نیستند بگویند فلانی فریب خورده و امر بر او مشتبه شده است ولی عموماً کسانی که مرا کم و بیش بجا آورده اند نظرشان درباره من این است که زیاد کودن و ابله و زود باور و ظاهر بین نیستم و لهذا اگر ۵۵ سال با کسی مراد شده نشست و برخاست و رفاقت و دوستی و مکاتبه داشته‌ام و باز در حق او خوش بین و مداح هستم نباید خیال کرده که زیاد از حقیقت و نفس الامر بدور افتاده‌ام. بخصوص که در زمینهٔ بشکنی همیشه اصرار مخصوص داشته‌ام و بت شکنی را یکی از بزرگترین خدمات نسبت به موطنانم خصوصاً و بمردم دنیا بطور عموم دانسته و میدانم.

روز پنجم آبان سال گذشته (۱۳۴۷) عمر تقی‌زاده به ۹۰ رسیده بود. بدوستان و ارادتمندان ایشان که سراغ داشتیم بخش نامه‌ای فرستاده شد بدین مضمون که: «از نظر خدمات سیاسی و ملی و وطنی و اداری و هم از لحاظ علم و دانش و تقوی و ترویج علم و معرفت و حمایت و تقویت از اهل علم و مستعدان علم و ادب آقای تقی‌زاده حق بسیار بگردن ما دارد و شك نیست که تجلیل از چنین شخصیت بارز و زنده‌ای اسباب تشویق کسانی هم خواهد بود که همین راه‌های پیمایند» و از کسانی که این بخش نامه بدانها فرستاده شد خواسته بودند که هر يك بطور خلاصه و مختصر پاره‌ای خاطرات خود را که ارتباط مستقیم با آن معظله داشته باشد بنویسند تا یادنامه‌ای برای نودمین سال عمر ایشان باشد.

من بنوبت خود نوشتم که «امروز که این سطور را مینویسم درست ۵۴ سال و دو ماه است که از افتخار دوستی و فیض‌گیری از وجود ایشان برخوردارم. من تقی‌زاده را مرد سالم و ثابت و خوش فکر و عمیق و وظیفه‌شناس و وطن‌پرست و ملت دوست و متمدن و ترقی‌خواه و پارسا و پاکدامن و آزادی طلب و آزادمنش

ودور از تمصبهای جاهلانه که از کوتاه بینی ناشی میگردد و دارای شهادت اخلاقی و همچنین فاضل و دانش دوست و دانش پژوه و دانش پرور تشخیص داده‌ام و متقدم که اگر جوانان ما با شرح کارها و زندگانی او آشنائی بیشتری حاصل نمایند برای مشی در طریق خدمتگزاری سرمشق شایسته و بسرازنده‌ای پیدا خواهند کرد .

امروز هم باز بهمین عقیده هستم و میتوان مطمئن بود و یقین داشت که تا در حیات هستم تنبیری در این عقیده رخ نخواهد داد.

این مقالات بنا بود با کمک و باهتمام حضرت آقای حبیب‌ینعمائی مدیر محترم مجله «بغما» بصورت کتاب یا رساله‌ای بچاپ برسد . ولی افسوس که پیاره ای ملاحظاتی فنی و غیره تاکنون انتشار نیافته است ولی مطالبی که درباره آقای تقی‌زاده در کتاب « تاریخ استقرار مشروطیت در ایران » تألیف فاضل محترم وبا پشتکار و باهمت آقای حسن تقی‌زاده در حقیقت اولین قدم مؤثر و مهم است در انجام آرزوی ارادتمندان تقی‌زاده و دلیل استوار و امیدبخشی است بر این معنی که سرانجام حق بحدقار میرسد.

با تقدیم ارادتمندی غایبانه - سید محمد علی جمال زاده

شوش گاه علوم انسانی و مطابقت فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

ژنو ۲۷ اسفند ۱۳۴۸

## نامه‌ای دیگر از استاد جمال زاده

نوروز ۱۳۴۹ مبارک باد

جناب وحیدنیا

دوست مهربانان خدا بخواهد تندرست و شادکام باشید و امیدوارم در آینده باز مقالات یادداشت ماندنی درباره تقی‌زاده که حق بسیار بر گردن ملت ایران

دارند تقدیم نمایم، فعلا عکسی را که در روز هشتادمین سال‌عمر خود برایم ارسال فرموده بودند میفرستم و بسیار ممنون خواهم شد اگر مقرر فرمائید در «وحید» به چاپ برسد. آقای تقی‌زاده در همان اوقات در یکی از نامه‌های خود بمن که شاگرد و مرید و سرسپردۀ ارادت کیش ایشان بوده و هستم اظهار نگرانی از نزدیک شدن پایان عمر نموده بودند وقتی بز نو تشریف آوردند پرسیدم با آنکه خدا را شکر از تندرستی برخوردار هستید چرا باید نگران باشید؟ فرمودند سالیان درازی پیش ازین در خاک هلند منزل یک تن از مستشرقین نامدار میهمان بودم و همانجا منزل داشتم و کم‌کم بر من معلوم گردید که این استاد دانشمند در علم نجوم هم دست و مهارت دارد و از اطراف دنیا اشخاصی باو کاغذ نوشته درباره آینده خود از و سؤالاتی مینمایند. من نیز از و همین خواهش را کردم در صورتی که باین نوع علم نجوم و غیب‌گوئی که آنرا در زبانهای فرنگی «آستر و لوژی» میگویند اعتقادی ندارم. در هر صورت او زیر بار نمیرفت و میگفت چون در خانه من میهمانی و دوست من هستی، دلم نمیخواهد درباره تو خدای نخواستہ مطلبی بر من مکشوف گردد که مطابق دلخواه نباشد ولی چون خیلی اصرار کردم قبول نمود و پس از آنکه از روز و ساعت تولد من (که در حافظه داشتم و پدرم بخط خود در پشت کلام الله مجید نوشته بود) اطلاع یافت به زیچ بسن مشغول شد و پس از یکی دو روز نتیجه کشفیات نجومی خود را نوشته بدستم داد و از جمله پیش‌گوئیهای او یکی هم این بود که چون بسن هشتاد سالگی برسی وفات خواهی کرد و لهذا پیش خود گفتم دنیا مملو است از عجایب و مجهولات و از کجا که پیش بینی این مرد که بلاشک مردی عالم و درست و عاری از دروغ و تلبیس بود راست در نیاید و لهذا آن ناعه را بشما نوشتم که خدا حافظی کرده باشم.

خدا را شکر که تقی‌زاده پس از آن تاریخ باز متجاوز از ده سال عمر نمود. امروز او رفته است ولی وجودش حکم خورشید فروزان را در صحراهای شن زار و در اندر دشت داشت که پس از غروب هم باز مدت درازی زمین و زمان را گرمی می‌بخشد.